

بسیستم

ویژه نامه بیستمی / شماره چهل و چهارم / ضمیمه شماره ۳۱۵۱ / شنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۹۶



استاندار اصفهان در مراسم بزرگداشت سردار رشید اسلام شهید حاج حسین خرازی:
فقدان عزیزی هم چون «حسین خرازی» بزرگترین ضایعه برای ملت ما است

حسین جبهه ها

روایتی متفاوت از فرماندهی سردار شهید حاج حسین خرازی در میدان های نبرد

مراسم تشییع پیکر پاک سردار رشید اسلام شهید فریدون بختیاری باشکوه خاصی در رهنان برگزار شد



به مناسبت شهادت قائم مقام فرماندهی لشکر و ویژه ۲۵ کر بلاز سوی امام جمعه و فرمانده این لشکر پیامهای تبریک و تسلیتی انتشار یافت
آیت الله طاهری: شهید فریدون بختیاری

شهید فریدون بختیاری (عزادالله) بختیاری

بر اساس تصمیمات جلسه ستاد امور پناهگاهها
دستگاههای اجرایی استان اصفهان ملزم به احداث پناهگاه در مدارس شدند

استاندار اصفهان به همکاری متقابل مردم و شهرداری در امر ساختن پناهگاه تاکید کرد
در صفحه ۴

عملیات احداث باغ غدیر و بنای یادبود علامه امینی در اصفهان آغاز شد

طی مراسمی با حضور وزیر مسکن و شهرسازی و شهردار تهران برای اجرای این طرح ۲۵۰ میلیون ریال هزینه پیش بینی شده که از سوی شهرداری اصفهان پرداخت خواهد شد.

در صفحه ۲

۹۵۰ پلاک از زمینهای بنیاد مستضعفان به شرکتهای تعاونی واگذار شد

کاهش قیمت زمینها

مدیرکل ثبت منطقه اصفهان در گفتگو با اطلاعات:
در اجرای قانون جدید ثبت اسناد در اصفهان تاکنون یکصد هزار فرم تقاضای سند مالکیت شش دانگ توزیع شده است

پیش بینی می شود تعداد متقاضیان سند

سخت است کلمات را در قد و قامت تو جادان
دلیم خوش است که عاشق از تو گفتیم

سخت است از حسین گفتن، سخت است کلمات را در قد و قامت حسین جادان و از او نوشتن، سخت است حسین را خواندن. سخت است: اما اسفند که می آید حرف نوشته هایم بی تابی می کند برای از حسین گفتن، واژه ها در رقابتی دیدنی با یکدیگر قرار می گیرند، بی نوبت می آیند و من شرمند «حسین» م مثل همیشه. به راستی که باید حسین را درست خواند... به راستی که باید حسین را خوب فهمید و به راستی که حسین را باید جانانه شناخت... حال و هوای کریمانه عجبی داشت آن روزهای آخر. دل حاج حسین هم دلتنگ بود جایی در شلمچه همان روزهای آخر، انگار رینا در بنای حسین...

[۲۲]

بریده ای از کتاب «حرف هایش به دل می نشست»
فریدون با حسین رفت و با حسین آمد؛ درست در یک روز

جمعه بود، حال دیگری داشتم. از صبح چندمین بار بود که طول اتاق را طی کرده بودم. جای ریخته بودم، اما نتوانستم بخورم. بچه ها گریه می کردند. مثل اینکه آنها هم پریشان بودند. آرامشان کردم. زنگ در را زدند. مادر، در را باز کرد. خانم همسایه بود. گفت: «تلفن، خانم آقا فریدون را می خواهد!» رفتم کنار تلفن و گوشی را برداشتم. برادر فریدون بود. انگار توی دلم خالی شد. گفت: «مجروح شده!»

برایم تا زگی نداشت. شماره تلفن بیمارستانی را که فریدون بستری بود، داد بهم. هرچه شماره را می گرفتم خانمی گوشی را برمی داشت و می گفت: «اشتباه». بار آخر گفت: «خانم اینجا خانه است نه بیمارستان. لطفا...»

[۲۲]

مروری متفاوت بر شخصیت سردار شهید حسین خرازی
«حسین» رزمندگان اصفهانی «امید» فرماندهان جنگ

فرمانده ۲۹ ساله لشکر امام حسین (ع) از روزهای آغازین جنگ تحمیلی، در جبهه جنوب حضور داشت و طلایه دار عملیات های موفقیت آمیز آن دوران بود. در اتاق جنگ، «حسین خرازی» جزو اولین امیدها و نوک پیکان حمله محسوب می شد. شهید خرازی با هفت سال تجربه نبرد و فرماندهی در جبهه ها، گوشه جدیدی از اخلاق، شجاعت، ایمان و ذکاوت را به نمایش گذاشت. روایت های زیادی از منش و فرماندهی شهید حسین خرازی وجود دارد که روزنامه اصفهان زیبا بر اساس گلچینی از این روایت ها، سیری کوتاه پر جنبه های شخصیتی این فرمانده جوان داشته است...

[۲۱]

پایان نامه ای که فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) را بررسی می کند
سبک مدیریت «حسین خرازی» میراث ماندگار جنگ

جنگ با تمام سختی ها و تلخی ها، بستر مناسبی برای ظهور و بروز استعدادهاست. ابتکارات مهندسی، پزشکی و از همه مهم تر، فرماندهی متمایز نیروهای داوطلب ایرانی در جنگ با عراق، شاهد این مدعا است. رزمندگان کشورمان با وجود محدودیت های نظامی و تسلیحاتی، مقاومتی نمایان در طول جنگ هشت ساله ثبت کرده اند و فرماندهان جوانی همچون «شهید حسین خرازی» پرچمدار این ایثارند. لشکر ۱۴ امام حسین (ع) با حضور در اغلب عملیات ها، جزو موفق ترین نیروهای نظامی ایران در جنگ تحمیلی است. از این رو مطالعه، بررسی و واکاوی سبک مدیریت شهید حسین خرازی و انتقال آن به نسل های آینده...

[۲۰]

در این شماره می خوانید

[یادداشت همگان]

شرف گلستان

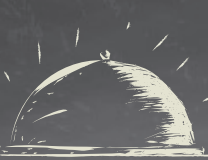
چند وقت پیش باید یادداشتی می نوشتم درباره آنچه که آدم ها برای آرام شدن به آن پناه می برند، رفیق، موسیقی، ورزش، فیلم، نوشتن، کتاب، رانندگی و برای بعضی ها هم دود. وقت را خیلی گرفت. چند ساعتی مشغول نوشتن بودم. برای لحظات خسته کننده ای بود. هم ذهن را مشغول کرد هم از بقیه کارهایم و اماندم. درگیر چند موضوع دیگر هم بودم که ذهن و دلم آرام نداشت. یادداشت که تمام شد، خودم هم نیاز داشتم به چیزی پناه ببرم. انتظار داشتم خودم هم یکی از همین سوزهای یادداشت را انتخاب کنم. نشستم پشت ماشین، صدای موسیقی را بلند کردم و رفتم دنبال یکی از رقص های تا بهم برویم سینما فیلم ببینیم. دلم اما هیچ کدامش را نمی خواست. این دست اعتباریات دنیوی آرام نمی کرد. باید به یک دست آویز محکم تری جنگ می زدم. باید در یک هوای غیر زمینی نفس می کشیدم. موسیقی را خاموش کردم. قرار با دوستم را لغو کردم و دنبال جایی برای آرام گرفتن رفتم. سال هاست که آرام جانم را در گلستان شهدا پیدا کرده ام. سال هاست که کبوتر خلد بام همه مزارهای گلستانم. پر کشیدم تا آنجا...

این روزها که بیشتر وقت را بیرون از اصفهان می گذرانم، عطش رسیدن به گلستان شهدا در وجودم بیشتر از پیش زبانه می کشد. کوچک تر که بودم، شب های جمعه و شب های چهارشنبه را بدون برنامه ریزی قبلی در گلستان می گذراندم. انگار براریم بدیهی بود که باید آنجا باشم. نفس کشیدن در آن فضا هم براریم فرق می کرد. یعنی روحم آنجا نفس می کشید. برخلاف شهر که فقط جسمم، هوای ناپاکش را استنشام می کرد.

حتما شنیده اید که «شرف المکان بالکعبین». که عزت و شرف هر مکان، به کسی است که در آن مکان سکونت دارد. حتما این را هم شنیده اید که هر گلی بویی دارد. می خواهم از گلی برایتان بگویم که شرف گلستان است. وارد گلزار شهدا که بشوی، در کنار هر مزاری که بایستی، عطر وجودی را احساس خواهی کرد که از جنس دیگری است. می گویم «دیگر» چون مشابهش را جایی ندیده ام. می گویم دیگر چون واقعا از جای دیگری است.

ما اصفهانی ها، با هر یک از شهدای مدفون در گلستان شهدا، سر و تشری داریم. چنان که گفتیم. هر گلی براریمان بوی خودش را دارد. حسین خرازی اما با بقیه فرق دارد. حاج حسین انگار قطب گلستان شهدا است. هر کس به گلستان شهدا می آید، تا حاج حسین را زیارت نکند، انگار زیارتش ناقص مانده. یک سری حرف ها هست که انگار فقط با حاج حسین می شود در میان گذاشت. بعضی از حس ها هست که فقط در درد دل با حاج حسین نهفته است. بیرون جوان ندارد، مذهبی و غیر مذهبی نمی شناسد، دختر و پسر و زن و مرد فرقی نمی کند، روز و شب و عصر و صبح و سحر، هر وقت بروی سراغ حاج حسین، یکی دونفر روبه رویش نشسته اند و چشم در چشمش با او حرف می زنند. می شد این نوشته را این طور شروع کرد که «وی به سال ۱۳۳۶ و در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود». اما مگر این چیزهاست که ما را عاشق او کرده؟ مگر برای کسی که در اوج دل گرفتگی ها تنها پناهش مزار شهید خرازی است، فرقی می کند که او چه روز و چه سالی به دنیا آمده؟ چه خوش گفت امامان خاتمه ای که «اوسر دار رشید اسلام و پرچمدار جهاد و شهادت بود که با ذخیره ای از ایمان و تقوا و جهاد و تلاش شبانه روزی برای خدا و نبرد بی امان با دشمنان اسلام، در آسمان شهادت پرواز کرد و بر آستان رحمت الهی فرود آمد و به لقاء الله پیوست.» و این چنین است که ما، حسین خرازی را به جان دوست می داریم.

کافه بیسیم



دل بزرگی داشت. حرف های آخرش همچنان بر دل می نشیند وقتی با خضوع تمام از خدای مهربان طلب مغفرت می کند... «استغفرالله، خدایا امان از تاریکی و تنگی و فشار قبر و سوال نکیر و منکر در روز محشر و قیامت، به فریادم برس. خدایا دل شکسته و مضطرب، صاحب پیروزی و موفقیت تو را می دانم و بس...»

عملیات کربلای ۵ بود. دشمن امان نمی داد. آتش خمپاره بود که بر سر بچه ها می ریخت. رساندن غذا به رزمندگان سخت شده بود. حاج حسین خود پیگیر رساندن غذا به بچه ها شد. مثل همیشه که پیشقدم می شد ناگهان خمپاره دشمن در کنارش منفجر شد و حسین را به خواسته قلبی اش رساند.

حسین، حسین (ع) گونه زندگی کردن را انتخاب کرد. شاگرد خوبی هم بود. وفادار بود و پایبند به اصول دین و آرمان های انقلابی اش. عاشق جبهه بود و جبهه ای ها را عجیب دوست داشت. به خط مقدم که می رسید گویی جان دوباره می گرفت آنقدر که این نشاط چهره اش را پر از شمع می کرد.



haj_hoseinkharazi • Following

haj_hoseinkharazi ، از کنار آشپزخانه رد میشدم دیدم همه این طرف و اون طرف می دون طرف ها رو میشورن گونی های برنج رو بالا باسن میکنن گفتم: چه خبره اینجا ؟؟؟ . بکی که داشت کف آشپزخانه رو میبست گفت: برو برو الان وقتش نیست گفتم: وقت چی نیست؟ توی دزدیایی همه خبر برق منزد از در و دیوار تا پوتین ها و نماس ها بشلوار ها تا کرده

1,747 likes

سال چهاردهم، شماره ۳۵۱، شنبه ۵ اسفند ۱۳۹۶

پایان نامه‌ای که فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) را بررسی می‌کند

سبک مدیریت «حسین خرازی»؛ میراث ماندگار جنگ

گفت‌وگو
مریم اسدی جعفری

عنوان پایان نامه شما «تحلیل تاریخی مدیریت شهید خرازی در طی جنگ ایران و عراق» است؛ چرا شهید خرازی را از بین فرماندهان شهید انتخاب کردید؟

به خاطر علاقه شخصی، شهید خرازی را به عنوان مطالعه موردی انتخاب کردم. هروقت به گلستان شهدا می‌روم، بدون استثنا سرخاک شهید خرازی می‌روم. زمان ارائه موضوع تز، از طرف سپاه اصفهان به دانشگاه اصفهان آمدند، موضوعاتی را مطرح کرده‌ام از مدیر گروه درخواست کرده بودند که دانشجویان گروه تاریخ به آن سوزه‌ها بپردازند. یکی از موضوعات، مدیریت شهید خرازی بود. علاقه‌ام به شهید خرازی از یک سو و توصیه دکتر اصغرمنظرالقائم، مدیر گروه وقت تاریخ، از سوی دیگر، باعث شد که این کار را قبول کنم و کماکان هم در حال نوشتن پایان نامه هستم.

سبک مدیریت شهید خرازی در طول جنگ، ابعاد گسترده نظامی، روانشناسی، اعتقادی و اجتماعی داشته‌است، شما بر چه ژوایی تمرکز داشته‌اید؟

یک چارت مدیریتی با کمک اساتید مجرب رشته مدیریت درنظر گرفتم که تهیه همین چارت، حدود سه ماه طول کشید. این چارت شامل مدیریت نظامی، سیاسی-استراتژیک، اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی-اعتقادی است.

نظریه‌های علمی بسیاری درباره این مقوله‌ها در دسترس است؛ اما درباره شهید خرازی منبع علمی وجود ندارد و غالباً مجموعه خاطرات هستند. آیا نگران کمبود منابع درباره شهید خرازی نبودید؟

سبک نگارش پایان نامه من بر اساس تاریخ شفاهی است. در واقع بخش عمده این کار، به مصاحبه و بخش دیگری به کتاب‌ها، منابع و مواخ‌برمی‌گردد. سبک‌های مختلف مدیریت از جمله مدیریت جنگ را مطالعه کردم که باز هم مقداری به من کمک کرد؛ اما منابع کم‌توب، تنها بخشی از زنگنه‌ی من بود. مشکل‌ترین بخش جمع‌آوری و کلاس‌بندی مصاحبه‌هایی رسیدن به هدف بود.

از این فراز و فرودها بگویید.

افراد مصاحبه‌شونده شامل نیروهای لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و فرماندهان قرارگاهی هستند. توضیحات فرماندهان و برخی روابان مانند محسن رخصت طلب و زنده‌یاد دکتر حسین آردستانی، جزو بهترین مصاحبه‌هایی هستند که کلاس‌بندی شده‌اند. یک سری مطالب مفید از دل این مصاحبه‌ها به دست آمد؛ اما این اطلاعات، محدودند. چون اکثر اطلاعاتی که از نیروهای قرارگاهی به عنوان فرماندهان ارشد شهید به دست آوردم، بسیار مثبت بود. گاهی شخص آز آرمانی می‌کنند یا به خاطر دیدگاهشان، شخصیت را پایین می‌آورند. این اقدامات، هیچ مفهومی در تاریخ ندارد. معدل تاریخ، بین صفرو صد است. ما قصد نداریم شهید خرازی را آسمانی کنیم. می‌خواهیم شخصیتی دست‌یافتنی و میراث ماندگار باشد؛ نه صرفاً پهلانه افتخار. با این اوصاف، مصاحبه با نیروهای لشکر ۱۴ امام حسین (ع) بخش مهم‌تر و سخت‌تر کار بود و در واقع فضای خاص اصفهان، کار را سخت کرد. بچه‌های عملیاتی، به خاطر مشکلات و فضای موجود به‌ما اعتماد نداشتند و به همین دلیل، شاید از بیان برخی مسائل چشم‌پوشی می‌کردند. «شهید سعید حقانی» یکی از افرادی بود که جسورانه درباره شهید خرازی صحبت کرد و چند ماه پیش به شهادت رسید. وی جزو معدود افرادی بود که خط قرمزها را ندیده گرفت و راحت‌تر با ما صحبت کرد. با خودم عهد کردم که بعد از اتمام دفاع پایان نامه، تمام این مطالب را بدون حذف، در قالب کتاب منتشر کنم و از آنجایی که جزو مدرسان کشوری زبان انگلیسی در استان اصفهان هستم، این مطالب را ترجمه خواهم کرد تا در کشورهای دیگر، به عنوان نمونه استفاده شود. پایان نامه من وری یکی‌تر معمولی‌است



جنگ با تمام سختی‌ها و تلخی‌ها، بستر مناسبی برای ظهور و بروز استعدادهاست. ابتکارات مهندسی، پزشکی و از همه مهم‌تر، فرماندهی متمایز نیروهای داوطلب ایرانی در جنگ با عراق، شاهد این مدعااست. رزمندگان کشورمان با وجود محدودیت‌های نظامی و تسلیحاتی، مقاومتی نمایان در طول جنگ هشت ساله ثبت کرده‌اند و فرماندهان جوانی همچون «شهید حسین خرازی» برچمدار این ایثارند. لشکر ۱۴ امام حسین (ع) با حضور در اغلب عملیات‌ها، جزو موفق‌ترین



نیروهای نظامی ایران در جنگ تحمیلی است. از این رو مطالعه، بررسی و واکاوی سبک مدیریت شهید حسین خرازی و انتقال آن به نسل‌های آینده از اهمیت خاصی برخوردار است. در این راستا «مهری عسکری» دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان در رشته تاریخ ایران اسلامی، مشغول تدوین پایان‌نامه‌ای با محوریت بررسی سبک مدیریت شهید خرازی در دوران دفاع مقدس است. روزنامه اصفهان زیبا به این مناسبت، پای صحبت‌های این بانوی پژوهشگر نشسته است.

آیا صفت «نخبه نظامی» متاثر از تجربیات بالاست؟

بخشی از ویژگی‌های مدیریتی شهید خرازی، به‌این موضوع برمی‌گردد. او در دگرگیری‌های کردستان و گنبد نیز حضور داشته و قطعاً تجربیاتی در آنجا کسب کرده است. با یک مثال در این باره توضیح می‌دهم؛ لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در یکی از بحرانی‌ترین مراحل عملیات فتح‌المبین، با کمبود نیرو مواجه بود؛ ولی شهید خرازی با ترفندی جالب، تعداد نیروهای خودی را به چشم دشمن، بیشتر جلوه داد. وی شب هنگام دستور داد، تمام وسایل نقلیه واحد‌های موتورری، تدارکات، بهداری و مهندسی، فاصله عقبه تا خط مقدم را چراغ روشن حرکت کنند، سپس چراغ‌ها را خاموش کرد و برگردند. مجدد همان ماشین‌ها با چراغ روشن به سمت خط بیایند. این ترفند باعث فرار دشمن شد و اسرای عراقی می‌گفتند، وحشت ما را گرفته بود که چرا ایران، این همه نیرو به خط مقدم می‌آورد!

تصمیم‌گیری‌های شهید خرازی در لحظات حساس، به تنهایی صورت می‌گرفت؟ از دیگر فرماندهانی در سطح او داشته‌ایم که نمی‌توانم درباره آنها اظهار نظر کنم؛ چون اکنون در حال بررسی سبک مدیریتی شهید خرازی هستم و اطلاعاتم درباره وی تکمیل است.

حسین خرازی، نه تنها نخبه نظامی بلکه نخبه شخصیتی است؛ اعتقادی است. وی اکثریت خصوصیات یک مدیر نظامی را داشته و فراز و فرود‌های شهید خرازی در فرماندهی، از دل مصاحبه‌ها استخراج شده است. مصاحبه‌ها جنبه خاطره داره؛ ولی می‌توان از بطن مصاحبه‌ها، مولفه‌های سبک مدیریتی شهید خرازی را جست‌وجو کرد.

خرازی مدیری جهادی بود

از کنار آشپزخانه رد می‌شدم. دیدم همه این طرف و اون طرف می‌دون. ظرف‌ها رو می‌شورن. گونی‌های برنج رو بالا پایین می‌کنن. گفتیم: چه خبره اینجا ؟؟؟

یکی که داشت کف آشپزخانه رو می‌شست، گفت: برو برو الان وقتش نیست.

گفتم: وقت چی نیست؟

توی دزدیایی همه چیز برق می‌زد. از در و دیوار تا پوتین‌ها و لباس‌ها و شلوارها تا کرده. لباس‌ها تمیز و مرتب

از صبح #حاج-حسین-خرازی راه افتاده بود

برای بازدید واحدا

همه این طرف و اون طرف می‌دویدند...

#مدیر-جهادی باشیم

شادی روح رفیق و همراه شهیدمون صلوات

عملیات‌ها به همراه نیروهای اطلاعات و عملیات برای شناسایی می‌رفت؛ بنابراین به مسیر عملیات و روند آن مسلط بود. برای مثال اگر امکان رفتن نداشت، دستشان را به جاده آسفالت می‌زدند و صدایشان را پشت بی‌سیم برای شهید خرازی پخش می‌کردند؛ بنابراین فرمانده‌ای کاملاً حرفه‌ای و مسلط به صحنه نبود دارند. فرمانده قراگراه در یکی از عملیات‌ها دستور عقب‌نشینی می‌دهد؛ اما شهید خرازی می‌ماند. چون شرایط را از نزدیک می‌بیند و خودش آنجا بهترین تصمیم را می‌گیرد. بعد‌ها که درباره این سبک رهبری در جنگ مطالعه کردم، متوجه شدم که یک فرمانده قوی، بنابر موقعیت و شرایط موجود و در لحظه تصمیم‌گیری می‌کرد.

پس بخش زیادی از موفقیت شهید خرازی در فرماندهی، وابسته به تسلط او بر منطقه عملیاتی است.

بله. اشراف شهید خرازی از یک طرف و تصمیم‌گیری در موقعیت استراتژیک خاص از سوی دیگر، اهمیت زیادی داشته است. به همین دلیل، تمام فرماندهان قرارگاهی در مصاحبه‌ها گفتند که زمان تصمیم‌گیری، فرماندهان همه لشکرها جمع می‌شدند؛ اما نگاه ما به شهید خرازی بود. چون ثابت کرده بود که مرد عمل است. به دل خطری می‌رفت و نتیجه هم می‌گرفت؛ پس به او اعتماد داشتند.

به نظر شما آیا شرایط اجتماعی و نظامی دوران جنگ، سبک رهبری خدمتگزار و فرمانده در میدان بودن را نمی‌طلبد؟ اغلب نیروها داوطلبانه به جبهه‌هایی رفتند و محدودیت‌های نظامی و تسلیحاتی هم وجود داشته است. این شرایط قطعاً به یک رهبر حامی نیاز دارد.

دکتر فرانزه خورواپت می‌کرد، وقتی در اوج سختی عملیات و در ناامیدی، چشمانم به «حاج حسین» می‌افتاد، تمام نگرانی‌ها برطرف می‌شد و قوت قلب می‌گرفتم. چون حسین خرازی را باور کرده بودند و می‌دانستند که با ایمان قلبی، دستور می‌دهد. نیروهای شهید خرازی به شدت به او ایمان قلبی داشتند. خرازی هم نخبه نظامی و هم نخبه اجتماعی- اخلاقی بوده است. وقتی یک فرمانده، اعتماد یک لشکر با دیدگاه‌های متفاوت سیاسی را جلب می‌کند، این خودش هنر است. نیروهای شهید خرازی، کلک‌سویزی از دیدگاه‌های متفاوت و گاهی خیلی تند است. به نظر من جمع کردن این مجموعه در قالب لشکر ۱۴ امام حسین (ع) یکی از هنرهای بزرگ شهید خرازی است که همه را در یک محور، همراه می‌کرد. اگر بخواهیم به مدیریت خرازی نمره دهیم، «شایسته سالاری» بیشترین نمره را از آن خود می‌کند. او به توانمندی افراد توجه داشت. نیروهای مستعد را می‌شناخت و به دور از دیدگاه‌های فردی، انتخاب می‌کرد. شاید فردی با شهید خرازی مخالفت می‌کرد؛ اما اگر از لحاظ توانایی، ارزشمند بود قطعاً برای یک امام حسین (ع) یکی از قوی‌ترین کادربهای نظامی و در هر لحظه و هر مکان، موفق بود. حتی فرماندهان از دل لشکر ۱۴ امام حسین (ع) برای فرماندهی دیگر استان‌ها اعزام می‌شدند.

در پایان نامه شما تمام جنبه‌های مدیریتی شهید خرازی، در نظر گرفته شده است. آیا می‌توان نتیجه کار شما را برای مدیریت جنگ‌های آینده حتی مدیریت دیگر سازمان‌ها نیز استفاده کرد؟

هدف من از تدوین پایان نامه، این است که شهید خرازی را به گونه‌ای کار بردی تعریف کنم تا بتواند به عنوان یک مدیریت استراتژیک موفق، در بخش‌های مدیریتی استفاده شود. جامعه ایران برای پیشرفت، توسعه و استقلال سیاسی و اقتصادی در امروز آینه‌د، نیازمند الگوی زیست دوران دفاع مقدس است. این الگو سخت و پرهزینه به دست آمده که در حال رنگ و باختن و به حاشیه رفتن است. ما به نگاه جدی‌تر و عملی‌تر به فرماندهی دوران جنگ نیاز داریم.

«حسین» رزمندگان اصفهانی؛ «امید» فرماندهان جنگ

فرمانده ۲۹ ساله لشکر امام حسین (ع) از روزهای آغازین جنگ تحمیلی، در جبهه جنوب حضور داشت و طلایه دار عملیات های موفقیت آمیز آن دوران بود. در اثنای جنگ، «حسین خرازی» جزو اولین امیدها و نوک پیکان حمله محسوب می شد. شهید خرازی با هفت سال تجربه نبرد و فرماندهی در جبهه ها، گوشه جدیدی از اخلاق، شجاعت، ایمان و ذکاوت را به نمایش گذاشت. روایت های زیادی از منش و فرماندهی شهید حسین خرازی وجود دارد که روزنامه اصفهان زیبا بر اساس گلچینی از این روایت ها، سیری کوتاه بر جنبه های شخصیتی این فرمانده جوان داشته است:

گزارش
زهرا خنیدی

سخنان سردار علی فضلی در جلسه انتقال تجارب فرماندهان دفاع مقدس

«با بسته شدن پرونده کربلا ۴، جلسه ای در قراگاه خاتم الانبیا (ص) در حضور جانشین فرمانده معظم کل قوا (حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی) برادر محسن و فرماندهان لشکرها و تیپ های مستقل تشکیل شد. در اینجاست شبانه روز جلسات به درازا کشید. ابتدا دلایل شکست کربلا ۴ ارزیابی شد... بین ما و عراقی ها ۳ تا ۱۰ کیلومتر آبگرفتگی با عمق کم بود. باتلاق، میدان مین، سیم های خاردار حلقوی، دوردیف سنگرهای کمین، از دیگر موانع موجود در مسیر است. بعد از آن، دژ نفوذناپذیر شلمچه است. ۲۵۰ مترسیم خاردار حلقوی به هم پیوسته جلوی دژ است. پس از آن ۳ خاک ریز مرتفع نونی شکل که مسلط بر دژ بود و بعد کانال ماهی با عرض یک کیلومتر، کانال ۱۱ پل، کانال زوجی، شهرک دوئنجی و... از دیگر موانع عمده در این منطقه اند. منطقه پیچیده و بسیار مشکلی به نظر می رسید. هیچ فرماندهی اعلام آمادگی نکرد. بعد از ۳ شبانه روز بحث و خستگی مفرط، از جماران پیام رسید که این عملیات را ادامه بدهید. به خوبی به یاد دارم که شهید حسین خرازی در سمت راست من و شهید شفیع زاده (فرمانده توپخانه) در سمت چپ من نشسته بودند. فریاد زد: «آقا! کی میگه نمی شه در شلمچه جنگید؟! اصلا مگر غیر از این است که ما برای سختی در جنگ ساخته شده ایم؟ امام از ما خواسته باشند ما بگوییم نمی شود؟!» با این سخن، فضای جلسه عوض شد، تردیدها شکست و همه اعلام آمادگی کردند...»

محمود نجیمی، رزمنده و جانباز دفاع مقدس

«عملیات کربلا ۵ در شامگاه ۱۹ دی ۱۳۶۵ آغاز شد. شب عملیات قرار بر این شد که نیروهای عمل کننده لشکر ۱۰ سیدالشهدا به فرماندهی حاج علی فضلی برای شکستن خط دفاعی عراق (معروف به دژ شلمچه) وارد عمل شوند. نیروهای خط شکن گذاشتند تا عراقی ها شب را خوب بخوابند. ساعت تقریباً ۱۲ گذشته بود که با یورش نیروهای بسیجی، خط شکسته شد. همان خطی که عراق ادعا می کرد نفوذناپذیر است. در کمتر از دو ساعت به تصرف نیروهای ما درآمد. دشمن تصور نمی کرد که ما بتوانیم از کانال ماهی عبور کنیم. بادم نمی رود، من در سنگر فرماندهی در کنار شهید بزرگوار حاج حسین خرازی نشسته بودم. دل توی دل هیچ کس نبود. ما هر لحظه منتظر بودیم که مرحله دوم عملیات شروع شود. گوش به تماس بیسیم چی قراگاه فرماندهی بودیم که یک دفعه اعلام کردند، دژ دفاعی عراق شکسته شد. تا این مطلب اعلام شد، در سنگر فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) ولوله ای به پا شد. صدای تکبیر نیروها بلند شده بود. من در این لحظه حاج حسین را دیدم که با مهر تربیتی که در کارتی سیم بود، سجده شکر به جا آورد.»

زنده یاد دکتر حسین اردستانی، مدیر فقید مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

«بخش جنگ دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تاریخ و رویدادهای جنگ را ضبط و ثبت می کرد. در این بخش به تدریج افرادی عضو دفتر سیاسی سپاه می شدند و به عنوان راوی در عملیات های متفاوت، کتا فرماندهان حضور پیدا می کردند... اوایل این کار، در ارتباط فرمانده و راوی، فرماندهان مکرر در عملیات ها راویان را جا می گذاشتند. این مورد برای خودم اتفاق افتاد. در عملیات والفجر مقدماتی، شهید خرازی من را در صحنه عملیات جا گذاشت. اصلانمی دانستم کجا بروم و چه باید بکنم... در واقع راوی پس از چند مرتبه حضور در قراگاه، می توانست ارتباط خوبی با فرمانده برقرار کند و به این صورت، مورد احترام واقع می شد؛ مثلاً حسین خرازی تا قبل از شهادتش به خاطر اتفاق عملیات والفجر مقدماتی که من را عمداً جا گذاشت، چندین بار مراد آغوش گرفت و با لهجه شیرین اصفهانی اش گفت: سیاسی منو حلال کنی ها!»

محمد صادق درویشی راوی و محقق دفاع مقدس

«جنگ ایران و عراق، دریایی از حوادث، مسائل و داده های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و... درون خود دارد. اهمیت صحت و سلامت تاریخ جنگ از تحریف، امر مهمی بود که از همان زمان مورد توجه قرار گرفت. نقل است که شهید خرازی به گروهی از اصحاب رسانه که برای تهیه گزارش به جبهه ها رفته بودند گوشزد کرد: «جنگ را درست ننویسید، درست بنویسید». سخن ساده و بی پیرایه فرمانده فکور لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، هنوز هم حامل پیامی مهم است: در رأس الزامات و اهداف روایت های جنگ حقیقت گرایی قرار گرفته است.»

امیرسپهبد شهید علی صیاد شیرازی در بخش از کتاب «ناگفته های جنگ»

«خداوند متعال در فتح خرمشهر نشان داد که چه وحشت رعبی در دل دشمنان انداخته است. آنها با اینکه هنوز عقبه شان قطع نشده بود و با اینکه توی سنگرها مستحکم بودند و با اینکه اگر باز هم به آنها امکانات نمی رسید، اقلا ده پانزده روز دیگری می توانستند مقاومت کنند. ولی خداوند رعبی به دل آنها انداخت که حتی یک ساعت هم مقاومت نکردند... برادر خرازی با کد و رمز اطلاع داد وضعیت ما خوب است و گفت: توانسته ایم حدود ۷۰ نفر از نیروها را متمرکز کنیم. اگر اجازه بدهید، از اینجا جایی که دشمن خط محکمی ندارد، بزنم به خط دشمن، توی خونین شهر، ریسک بزرگی بود. هفتصد نفر چی بود که ما می خواستیم به خونین شهر حمله کنیم؟ بعدش چی؟ حالا خوب هم درآمد ولی... حالت خاصی بر ندینای ما حاکم شده بود. زیاد خودمان را پایبند مقررات و فرمول های جنگ نمی کردیم که این کار بشود یا نشود. گفتم بزنید.»

ماجرای جانبازی شهید خرازی به گزارش راویان جنگ

«در پنجمین روز عملیات خیبر (۱۳۶۲/۱۲/۸)، پس از آنکه اخبار اوضاع جبهه به تهران گزارش شد، آقای هاشمی رفسنجانی، فرمانده جنگ، به منطقه آمد و به سرعت، خود را به سنگر فرماندهی سپاه رساند. پس از نشست فرماندهان عملیات با آقای هاشمی، برای خارج شدن ازین پست، حمله مجدد از محور طلائیة تشخیصی داده شد تا شاید با باز شدن راه زمینی، گره عملیات گشوده شود. در ۱۰ اسفند ۱۳۶۲ حمله مورد نظر آغاز شد؛ اما مشکل عبور از زمین های آبگرفته مانع بزرگی بود... نیروهای دشمن که در آغاز حمله مجبور شدند برخی مواضع خود را ترک کنند و عقب بروند. با فرارسیدن روز، بانک های پیاپی خود را آغاز کردند و سرانجام مانع پیشروی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) شدند. در جریان حملات دشمن، برادر حسین خرازی، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) به شدت مجروح و دست راستش قطع شد و او را از میدان خارج کردند.»

روزنامه کیهان، ۱۳۶۵/۱۲/۱۲، صفحه ۱۸

«یکی از همزمان شهید در مورد نحوه شهادت ایشان گفت: «در ساعت ۱۰ صبح به طرف خط مقدم حرکت کردیم و چند ساعت بعد به سنگر «حاج حسین» رسیدیم که نیمه شب به خط آمده بود. من به اتفاق مسئول مهندسی منطقه و چند تن دیگر از برادران در کنار ایشان به صحبت در مورد وضعیت منطقه مشغول شدیم و شهید خرازی از اوضاع منطقه سوال می کرد و دستورات لازم را برای جلوگیری از نفوذ دشمن به بچه ها می داد. یکی از برادران خبر داد که ماشین غذا مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفته و نتوانسته است برای برادران غذا ببرد. حاج حسین به شدت ناراحت شد و دستور داد به هر ترتیبی شده آب و غذا را به جلو برسانند. نیم ساعت بعد یکی از برادران گفت: ماشین غذا آماده است. شهید خرازی از جا بلند شد و بیرون سنگر رفت. بچه ها می خواستند به طریقی ایشان را از تصمیمش منصرف نمایند؛ اما خجالت می کشیدند. یکی از برادران گفت: «شما به داخل بروید و ما ماشین را خواهیم فرستاد.» اما ایشان به کنار ماشین آمد و توصیه هایی را برای راننده کرد که چگونه از کجا برود. من در آن لحظه، در نیم متری حاج حسین بودم یک مرتبه دیدم که فرمانده به زمین افتاد. اصلاً باورم نمی شد. حتی درست متوجه صدای خمپاره ای که در کنارمان به زمین خورد، نشدم. بلافاصله سر حاجی را بلند کردم، ترکش های بزرگی به سر کردن این بزرگوار اصابت کرده بود. سایر برادران هم جمع شدند؛ ولی هیچ کس نمی توانست باور کند. بی اختیار فریاد زدم: «حاج آقا شهید شد.» حس می کردم از چشمانم نه اشک، بلکه خون می بارد و بی اختیار زار زار گریه می کردم.»

برای مادر حسین

خبرنگار / آسیه دهباشی

هنوز که هنوز است، خانه مادر، عطر و بوی حاج حسین را می دهد، عکس های او دور تا دور خانه انعکاس علاقه مادر به حسین است، دوست داری وجب به وجب خانه را قدم بزنی تا عطر زندگی حاج حسین را استشمام کنی.

اینجا همه چیز ساده و دوست داشتنی است و مادری که صادقانه با لپچه شیرین از فرزندش می گوید که تولدش در روز عاشورا و نامیدن نام حسین بر او آغاز رسالتی سنگین برای فرزندش و از آن پس در مسیر حسینی قرار گرفت.

حاج حسین در تمام دوران زندگی حتی بعد از شهادت، پناه مادر است و مادر تمام تنهایی هایش را با او سپری می کند، چهار پسر دارد؛ اما به قول خودش حاج حسین نور دیگری دارد، او از فرزندش عاشقانه یاد می کند و وقتی از او می پرسد چه شد که حاج حسین به این درجه رسید؟ بی درنگ پاسخ می دهد و کلمه خلاصه می کند، «نماز شب».

شب ها همه گواهی می دهند که او چگونه معبود را عاشقانه می خواند.

در چه به قدری خاکی است که فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) را تنها از روی صورت بشناسد و خنده های دلنشین می توان شناخت و در خانه از صدای گریه های راز و نیاز شبانه.

چقدر زیست با این پارادوکس، گریه های شبانه، نشاط روزانه، برخی عجیب شیرین با خدا معامله می کنند.

چگونه او این هدف زیبا را برای خود انتخاب کرد؟ مادر چگونه حسین را تربیت کرد که همگان این چنین در برابر شخصیت این فرمانده تعظیم می کنند؟ جوایش بیچیده نیست، مادر که همیشه در همه حال نام حضرت زهرا (س) بر زبانش جاری است، راه حسینی را به فرزندش نشان داد و کلام حق را در گوشش زمزمه کرد و آنچه مادر همیشه به آن اشاره می کند، نقش پدر در تربیت مردانه حسین و حساسیت او به آوردن لقمه حلال بر سر سفره است. برای داشتن زندگی حسینی تاثیر لقمه حلال را نباید فراموش کرد.

با آنکه این روزها مادر دوران کهنوت سن را سپری می کند؛ اما وقت و بی وقت به دیدار حاج حسین می رود و معتقد است پسرش هم عجیب ناز او را می خورد و همیشه در تمام دیدارها، خواستش برای خود و دیگران، طلب شفاعت در آخرت است...

باشگاه مخاطبان بیسیم چی

موجودیت هر رسانه ای به مخاطبانش است. بی تردید اگر امروز بیسیم چی منتشر می شود به آن دلیل است که مخاطبانی دارد که آن را می خوانند؛ مخاطبانی که بیسیم چی به نفس آنها زنده است. باشگاه مخاطبان بیسیم چی، ضمیمه یادپاری روزنامه اصفهان زیبا مکانی است برای حضور آنها؛ جایی که دغدغه فرهنگ دفاع مقدس و نشر اندیشه های شهدا را دارند و بدون شک بیسیم چی برای آنها منتشر می شود.

پس نظراتتان را بگویید
نقدمان کنید
به ما پیشنهاد دهید
به ما سوره معرفی کنید
و خلاصه اینکه با حضورتان دلگرممان کنید
و در این مسیر تنهایی نگذارید...
برای ارتباط با بیسیم چی می توانید با ما تماس بگیرید
ایمیل بزنید
مطالب مورد نظرتان را به آدرس ما پست کنید یا از طریق کانال تلگرامی روزنامه اصفهان زیبا با بیسیم چی با ما مرتبط باشید.
نشانی: اصفهان، دروازه دولت، خیابان طالقانی، پارکینگ طالقانی، مجموعه رسانه ای شهرداری اصفهان، طبقه دوم، روزنامه اصفهان زیبا. گروه یادپاری تلفن تحریریه: ۰۳۱۳۲۲۱۱۸۲

پایگاه اطلاع رسانی:
www.isfahanziba.ir
پست الکترونیک:
Esfziba.newspaper@gmail.com
کانال تلگرامی:

@Bicimchee
@Bicimchee_admin

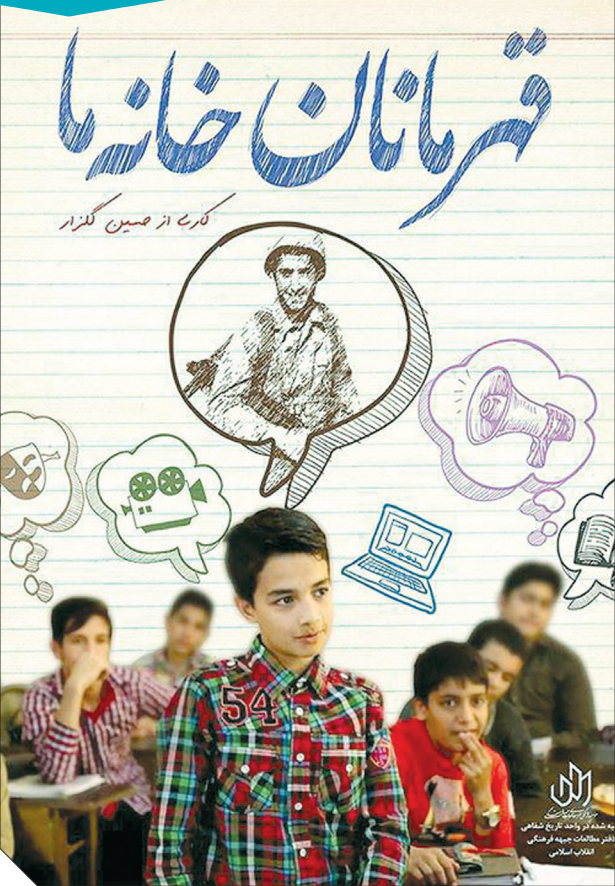
کانال تلگرامی بیسیم چی

کانال تلگرامی روزنامه اصفهان زیبا



سال چهاردهم، شماره ۳۱۵، شنبه ۵ اسفند ۱۳۹۶

پیشنهاد این هفته عمار



«قهرمانان خانه ما» به دوران انقلاب و جنگ سفر می کنند

مستند «قهرمانان خانه ما» به کارگردانی حسین گلزار، روایت دانش آموزانی است که به ابتکار محمود آهنج، معلم کلاس به سفری جذاب در تاریخ می روند.

خلایت و ابتکار این معلم پرورشی و استفاده وی از توانایی های دانش آموزان، فضایی فعال و پر نشاط را در کلاس ایجاد می کند. این معلم خوش ذوق با ابتکاری که جایگزین پروژه درسی دانش آموزانش می کند، آنها را سرگشته و بزرگترهاشان می فرستد تا خاطرانشان را از دوران انقلاب و جنگ ثبت و ضبط کنند.

این مستند ۱۸ دقیقه ای می کوشد تا به عنوان نمونه و الگویی برای سایر مدارس و مراکز تربیتی روایتگر این حرکت باشد. این مستند یکی از آثاری است که می تواند در فعالیت کلاس های پرورشی، فعالیت کانون های مساجد و همچنین حلقه های صالحین بسیج به کار بیاید.

این مستند جذاب در مجموعه «عمار مدرسه» قرار دارد که از طریق ارکان های مردمی هشتمین جشنواره مردمی فیلم عمار در مساجد، پایگاه ها، منازل شهید، مدارس و هر مکانی که امکان ارکان فیلم به صورت جمعی امکان پذیر باشد، به نمایش گذاشته می شود.

شما هم می توانید با ارسال عبارت «ثبت نام» به سامانه ۰۳۰۰۴۵۵۰۳۰۰ یا از طریق شماره تماس ۰۹۱۰۳۳۶۰۹۳۰ یا کانال تلگرام، سروش و آی گپ عمار اصفهان به آدرس AmmarEsf@ برای دریافت این اثر و آثار دیگر جشنواره اقدام نمایید.

سخت است کلمات را در قد و قامت تو جادان

دلم خوش است که عاشق از تو گفتیم

همان روزهای آخر، انگار رینا در رینای حسین تفسیرش دیدنی می شد، وقتی سیاهی شب چاشنی دعاهاش می گشت. چادر سیاه شب حسین را مثل مادری مهربان چنان در آغوش می گرفت که بی تاب مناجات می شد، مردها هم گریه می کنند، حسین هم گریه می کرد در سکوت... شب، دعا، گریه، سیاهی، رینا، سجده، حسین و امان از شلمچه... کربلا زفته ام، کربلا ندیده ام؛ اما همین قدر خوانده ام که سردرگمی یاد دل بی قرار عاشق در خاک بین الحرمین چنان زمین گیری می کند آدم را که دوست دارد گم شود، آن هم بی هیچ نشانی، حسین خودش را گم کرد و من جنس این زمین را که

دوستی می گفت کربلا بروی، بین الحرمین بروی، دختر سه ساله ات تشنه باشد یک سمت حرم عباس (ع)، یک سمت هم حرم حسین (ع) و امان از آن لحظه که راحت را گم کنی... سه ساله گریه می کند... سه ساله کلافه می شود... یکی می رود برای آب... با یک دست برمی گردد، راستی حاجی دستت را کجا گذاشتی...؟ شاید جوابی برای این سوال نشنویم؛ اما هرچه هست دیگر صدای بی تابی سه ساله به گوش نمی رسد... تو می مانی و خلوت های سه نفره ات... حسین، حسین (ع) و عباس (ع)!

تو را باید لا به لای سجده هایت، همان زمان که

نویسنده / فرزانه فرجی

دراوج اخلاص و بندگی زیانت فقط شکر می گفت، درست لحظه ای که دل از دنیا کندی و هرچه محبت دنیا بود پشت سر جا گذاشتی، جست و جو کنیم...

تو را باید در قامت فرماندهی که وظیفه را از روی عشق انجام می داد و جذب مدیریتی اش همتانداشت پیدا کنیم و چه جانانه همان سیما پُر می شد از لبخند و آدم را غرق می کرد در انبوه مهربانی های تمام نشدنی وجودت...! تو ز تو گفتن برایم تمامی ندارد و مجال کم... گفته بودم سرمنده توام حاجی بابت کلمه های دست و پا شکسته ام؛ اما دلم خوش است که عاشق از تو گفتیم...!

بیسیم چی

ویژه نامه پایداری / شماره چهل و چهارم / ضمیمه روزنامه اصفهان زیبا

تلنگر

بالاخره جنگ تحمیلی، این میان، آنها که آیه یاس می خوانند و همیشه ایران را کشوری بدبخت معرفی می کنند، مجاهدت شهیدان جنگ تحمیلی و مدافع حرم را نادیده می گیرند و همچنین مقاومت راهای بیپهوده می دانند، جز این است که یا از سنت خدایی خبرند یا کمیت توکلشان به خدالتگ می زند؛ حق همیشه پیروز است؛ اگر ملاحظه مقاومت را خالی نکنیم...

بهبانای برای امتداد

در عملیات خیبر، خم به ابرویش نیارود و مانع ادامه حضورش در جبهه نشد.

حسین خرازی مقتدایش حسین (ع) کربلا بود؛ برای همین زمین نشست تا مآمال شهادت به گردنش آویخته شد. برای کسب این نشان افتخار، هم جنگید، هم باقرآن و نهج البلاغه مأنوس بود و هم نماز شب را از یاد نبرد؛ چون می دانست آسمانی شدن علاوه بر همه تلاش های پایداری شب می خواهد.

چهل و چهارمین شماره بیسیم چی راه به نام سردار شهید حاج حسین خرازی بسته ایم، مردی که از همان ابتدای راه انقلاب، سپهمنش را از سفره انقلاب برداشت، سپهمنش مجاهدت در راه خدا و به بار نشاندن انقلاب خمینی کبیرا (ره) شد. مردانه هم پای آن ایستاد؛ چه در کمیته، چه در جبهه غرب و چه جای جای جبهه جنوب. برایش سختی، سردی، گرما و گرسنگی نامفهوم بود؛ کما اینکه با قطع شدن دستش

بریده ای از کتاب «حرف هایش به دل می نشست»

فریدون با حسین رفت و با حسین آمد؛ درست در یک روز



سه ماه دیگر به جمع ما اضافه شود، چقدر دلم برایش می سوخت که حتی نمی توانست چهره فریدون را ببیند، به در و دیوار نگاه می کردم. دلم می خواست لحظه به لحظه زندگی با فریدون را به یاد بیاورم. نگاهم افتاد به بلوز چهارخانه ای که موقع رفتن درآورده بود، هنوز بوی فریدون را می داد. تا صبح لباسش را توی بغلم گرفتم و دور از چشم بقیه گریه کردم. این لباس هم اضافه شد به مجموعه عکس، نوار و نامه ها...

چهل روز بعد از شهادتش که به خوابم آمد، همیشه نگران بخاری اتاقمان بود، می گفت نکند خاموش شود، بچه ها سرما می خورند. آن شب هم گفت: «آمده ام بخاری را در دست کنم، دوست ندارم دودش شما را آذینت کند». پرسیدم: «فریدون کجا رفتی؟ خوش می گذرد؟» گفت: «خیلی؛ باور نمی کنی خیلی، با حسین خرازی و زاهدی و یکی دوتا دیگر از بچه ها هستیم. جای ما عالی است. تو مواظب بچه ها و خودت باش». تازه می خواستم با او حرف بزنم که یک دسته زن وارد شدند. بلند شد برود، گفت: «نرو! از وقتی توفته ای اینها هر روز می آیند!» گفت: «نه باید بروم، اگر نروم دیگر نمی گذارند بیایم». خدا حافظی کرد و رفت...

ماشین جلوی خانه ترمز کرد. برادرم در را باز کرد، بایم را روی زمین گذاشت. چادرم را جمع کردم و به زور سرورم را بالا آوردم. چشمم افتاد به عکس فریدون. از داخل تفلت به من لبخند می زد. همین خنده ملیحش بود که همیشه دلم را ریش می کرد.

گفته بود سرده روز برمی گردد و حالا توی قاب عکس به من می خندید.

زانوهایم می لرزید، سرم گیج می رفت. چشمانم همان طور به عکس فریدون خیره مانده بود، احساس سنگینی می کردم. دلم می خواست همان چاروی زمین بنشینم؛ اما ایستادم. به سرو سینه نکوبیدم، جیغ و داد نکردم. اشک از گوشه چشمانم جاری بود. فقط به عکس نگاه می کردم.
به یاد عکسی افتاد که دوستش وسط حیاط گرفت جلوی چشمش؛ عکسی که زندگی او را زیر رو کرد. دوباره به عکس درون تفلت نگاه کرد. به عکس گفت: ندیده بودم به گریه هام بخندی! نمی خواستم! خوش قولی ات را نمی خواستم! این لوری سرده روز بگشتی... خیلی بی وفایی! خیلی بی وفایی!»
بعد از مراسم آمد خانه خودمان؛ خانه من، فریدون، مهدی، محسن و فرزندی که قرار بود تا

دومی دانستند روز هشتم اسفندماه سال هزار و سیصت و شصت و پنج چه اتفاقی خواهد افتاد؟! افسوس افسوس که در عملیات کربلای ۵، صبح روز هشتم اسفندماه، فریدون بختیاری برای همیشه رفت و بعد از ظهر همان روز حاج حسین خرازی...!

رسیدم به اول جاده رهنان؛ بیست قدم به بیست قدم یک پلاکار نصب شده بود. صدای گریه بقیه آرام می داد. مادرم حق می کرد، با خودش حرف می زد، به سینه اش می زد، توی سرش، جیغ، داد، شیون... اما من نه!! فقط نگاه می کردم به تفت ها و به پارچه های مشکی، به پارچه های سفید که با رنگ مشکی روی آنها جملاتی حک شده بود. کلمات یکی از آنها مرتب در ذهنم مرور می شد: «... شهادت افتخارآمیز پاسدار دلاور فریدون بختیاری قائم مقام لشکر ۲۵ کربلا گرامی باد...» اسم فریدون بختیاری با رنگ قرمز برایم عجیب بود؛ یعنی چه؟ چشمانم خیره شده بود. سرم گیج می رفت. چند لحظه بعد نفهمیدم یعنی چه! قبل از رفتن قول داده بود سرده روز برگردد و امروز دقیقاً روز دم بود. پس چرا؟ چرا اینطوری؟

همین خنده ملیحش بود که همیشه دلم را ریش می کرد. گفته بود سرده روز برمی گردد و حالا توی قاب عکس به من می خندید.

